

در سینمای تقوایی، زن جایگاهی ویژه دارد. در فیلم‌های او زن از این لحاظ که بار مصائب زندگی و زنانگی را به دوش می‌کشد حضوری کمابیش برابر با مردان دارد. هر چند از جهت تصویری نقش کمتری به او سپرده شده باشد. شگرد تقوایی این است که زنان را از ابتدا سا به‌سوار و در حاشیه نشان می‌دهد، اما با پیشرفت و اوج گیری ماجرا حضورشان در بافت درونی داستان تعیین کننده می‌شود، به طوری که اگر عدم حضورشان را فرض بگیریم داستان الکن و بی‌فرجام می‌ماند.



جنین نابالغ هنر مدرن



اول مارچ سال ۲۰۰۰ چارلز تامسون و بیلی چایلدیش (بنیانگذاران استاکسم) بیانیه‌ای را برای بازسازی خرابه‌هایی که توسط هنرمندان پست مدرن به وجود آمده بود، صادر کردند. این بیانیه به خودی خود جنبش تازه‌ای را در تاریخ هنر به وجود آورد که ایسن روزها آن را به نام «ریمدرنیسم» یا بازنگرایی می‌شناسیم. برداشت هنرمندان امروزی از مکتب بازنگرایی متفاوت است، دسته‌ای تفاوت آن را در تکنیک دانسته‌اند و دسته‌ای دیگر در موضوع، ولی رهبران اصلی این جنبش مهم‌ترین‌المان آن را در معناگرایی می‌دانند. درست همانطور که در بیانیه اصلی که تامسون و چایلدیش اعلام کردند، هنر حقیقی، هنری است که خواهان ارتباط هنرمند با خودش، مردم و خدایش است و اگر هنری نتواند این مفاهیم را برساند، هنر نیست. از سوی دیگر وظیفه هنرمند ریمدرنیسم، بازگرداندن خداوند هنر به دنیای خودش است. اما معنویت در بازنگرایی چیست؟ این معنویت به معنای سفر روح به روی زمین است و وظیفه اولیه آن بیان مفاهیم حقیقی است، مفاهیمی حقیقی در باب رفتارها و عواطف انسانی، زشت و زیبا برای شناخت خود، رابطه‌ای که می‌تواند در ارتباط برقرار کردن ما با دیگران و جهان معنا مؤثر باشد. معنویتی که ما سابق در هنر کلاسیک می‌دیدیم و حالا در جستجوی آن در میان جنبش‌های جدید هستیم. هنر معناگرایی که در تاریخ هنر کلاسیک، در فلورانس اواخر قرن چهاردهم با وجود هنرمندانی همچون رامبراند، داوینچی، بوتیچلی، بار تو لومبو و... به اوج خود رسید.



به زبان ساده‌تر ریمدرنیسم‌ها عقیده دارند که هنرمندان پست مدرن در حق هنر مدرن خیانت کرده و از آن شکوه و عظمت خرابه‌های پیش‌جا نگذاشته‌اند. با این پیش فرض که این حرف‌ها از دهان کسانی زده شده که هنر کلاسیک را با دوران طلایی‌اش پشت سر گذاشته‌اند و پس از طی کردن این دوران طولانی (که همین دوران طلوتی بود که باعث به وجود آمدن بستری برای هنر مدرن شد)، به سده‌ای می‌رسند که هنر مدرن در آن جاری می‌شود (تا همین سی سال اخیر و هنر پست مدرن)، درست بعد از رسیدنند که هنر مدرن در حال نابودی است. پست مدرنیسمی که معنای واقعی هنر را از بین برد و هنر را تبدیل به وسیله‌ای برای فروش کرد. قلابی برای آویز شدن در خانه دلالان و تشابهاتی که امروزه از هنر می‌بینیم و این که این قلاب، هنر واقعی نیست.



این در حالی است که در سرزمین هنر پرور ایران، هنوز تاریخ هنر کلاسیک را پشت سر نگذاشته‌ایم از سوی دیگر هنر بومی ما هم شبیه جنین نابالغی است که حتی یک پلک هم در جهان زنده است. نسل پیشکسوت هنرمند ایرانی با زدن برچسب‌های مدرنیسم، شروع به تولید آثاری کرد که نه رسالت خود را از منظر هنر مدرن به‌جا آورد و نه توانست بستری باشد برای هنر آینده این سرزمین. حالا به نظر می‌رسد که تاریخ در حال تکرار است، هنرمندان امروزی، بر چسب تازه‌ای برای آرایه آثارشان پیدا کرده‌اند، بدون آن که حتی معنی، مفهوم و هدف ریمدرنیسم را بدانند، دست به تولید آثاری با همین مضامین می‌زنند!!! آثارشان روی در و دیوار گالری‌های معتبر و خصوصی می‌رود و مجموعه‌داران را بسا جیب‌های پر، جذب خود می‌کنند. «استیمنت‌هایشان» وضوح و وضوح است، اصطلاحات و صحبت‌های جدیدی نقل مجالس هنری می‌شود، اساتید شروع به توضیح و تفسیر فلسفه این جنبش می‌کنند و پولی به جیب می‌زنند؛ جنبشی که در میان اتفاق‌های هنری امروز ما مانند موجودی ناقص‌الخلقه است. گروهک‌های جدید هنری متشکل از هنر جوهای نوپا شکل می‌گیرند، این در حالی است که فلسفه ریمدرنیسم یا درست و غلطش در آن سوی مرزها به پیکار با همین مفاهیم رفت که توسط پست مدرنیسم‌ها به وجود آمده بود. ای کاش، تاریخ هنر ما مانند دیگر اتفاقات این مرز و بوم روال طبیعی خودش را طی می‌کرد. ای کاش، تاریخ هنر کلاسیک ما هم به تاریخ هنر مدرن‌مان می‌چربید، این وقت شاید شاهد اتفاقات بهتری در تاریخچه هنر مدرن کشورمان بودیم.



قرن بیستمی است. هر آدمی می‌تواند مشغولیت‌ها و وابستگی‌های مختلفی داشته باشد اما باز تنها باشد. افرادی که در جامعه به اندازه زیادی عمیق می‌شوند تنها می‌شوند و کمتر کسی حرف‌هایشان را می‌فهمد. تنها بودن به خاطر تنهایی نیست بلکه به خاطر آن است که کسی حرف‌های آن افراد را متوجه نمی‌شود. افراد تنها، حتی راجع به کار حرف‌های هم که انجام می‌دهند، نمی‌توانند با کسی صحبت کنند زیرا دیگران حرف‌هایشان را نمی‌فهمند. متأسفانه در این روز و روزگار در بسیاری از جوامع انسان‌ها این فرصت را نمی‌یابند که از خود، از دردهایشان، از تجربه و نیازهای بیشترشان و بیش از همه از خاطره‌هایشان سخن بگویند و در این صورت در تنهایی خود غریب می‌مانند و غریب هم می‌میرند. تنها در این میان همانطور که می‌دانید جماعت قلبی هم هستند که با شیوه و بیانی متفاوت با دیگران سخن می‌گویند مثلاً با شیوه‌ای مثل بیان تصویری یا نوشتاری، داستان، موسیقی و... که این افراد عادت دارند با رسالت دارند که از دردهای خود سخن بگویند، از شادی‌های خود، از چیزهایی که رنج‌شان می‌دهد و یا این که آن‌ها را شاد می‌کند و با همین شیوه و رفتار مخاطبانی برای خود می‌یابند که با آن‌ها، با جامعه خود، رابطه انسانی برقرار می‌کنند و یا ایجاد این گونه رابطه‌ها گذشته از این که سبب اعتلای فرهنگ جامعه خود می‌شود سبب بیداری می‌شوند و از طرفی دردها و خوشی‌های خود را با مردم زمانه خود قسمت کرده، تنهایی خود را کاهش می‌دهند و زندگی خود را این گونه شایسته‌تر می‌کنند. من اعتقاد دارم که این شیوه هنرمندانه‌ریستی را ایستیم به دیگران آموخت زیرا ما انسان‌ها تنها به دنیا می‌آییم اما اجتماعی زندگی می‌کنیم، همه دردهای مشترک داریم و نیازهایمان نیز غالباً مشترک هستند، با هم بودن بخش مهمی از زندگی ما را ایمن می‌کند.

شاخه جزو هنرمندانی هستند که زیاد از این شاخه به آن شاخه نرفتند. بله. به نظر ما از این شاخه به آن شاخه رفتن کار نادرستی است. مگر آن که در تمام آن کارها و شیوه‌های مختلف شما بتوانید حضور هنرمند و حضور یگانه هنرمند را ببینید، اما این روزها اکثر هنرمندان ما به بازار و سلیقه مخاطب نگاه می‌کنند. یک خط را باید تا انتها به پایان برد. باید بتوانی برای بیان تفکرت و چیزی که می‌خواهی بگویی حامی پیدا کنی و بعد آن حامل را همیشه همراه داشته باشی. این را بگویم که برخی از این شاخه به آن شاخه پریدن‌ها برای این است که دنبال مد روز می‌گردیم. یک بار یادم هست نمایشگاهی از آثار هنرمندان ایرانی را جمع کردند تا در واشنگتن نمایش دهند. صاحب گالری در واشنگتن بعد از دیدن آثار گفت، این‌ها که کارهای ماست ما کار خودتان را می‌خواهیم. منظورش این است باید گذشته را فهمید و بعد کار امروزی کرد. سخت‌است از دل سنت، نوآوری را بیرون کشیدن، اما کار سخت‌است که ارزش دارد.



گفتگو با منوچهر معتبر به بهانه برپایی نمایشگاهی از چهار دهه فعالیت هنری‌اش در گالری آریانا

تنهایی انسان معاصر برایم دغدغه است



سهم را در نقاشی‌های شما دارد؟ خود را پیدا می‌کند. من از اواخر دبیرستان به نقاشی علاقه و ذوق زیادی برای آن داشتم. اگر می‌دیدم کسی دارد پرتره می‌سازد می‌دیدم چقدر برایش سخت و چقدر لذت‌بخش است و این مرا به وجد می‌آورد. این که به وسیله نقاشی، هم با دیگری ارتباط می‌گیری و هم تخلیه می‌شوی. هنوز هم نقاشی مرا آرام می‌کند. پس برای همین علاقه به مردم بود که انسان‌ها بیشترین

فکر می‌کنید با دیدن آثار هنرمندان کدام حیطة در کشور ما می‌توان جامعه را بهتر شناخت؟ کار نقاش، محدود است. یا نویسنده، ابزارش یک قلم است و ابزار نقاش قلم‌مو و رنگ و بوم. ما در فضای محدود می‌توانیم حرف‌هایمان را بزنیم و البته گاه بسیار حرف‌های مهمی است. اما خوب سینما به طور مثال ابزارش گسترده‌تر و تأثیرگذاری‌اش بیشتر است. شما دوست نداشتید محدوده بزرگ تری کار هنری می‌کردید؟ شاید این توانمندی یا شاید علاقه‌اش را نداشتیم. به هر حال ابزار برخی هنرها گسترده‌تر است و من به خلوت بیشتر علاقه دارم. گاه برای برخی افراد، شرایط ایجاد می‌کند به سمت یک هنر برود. البته در هر جایی هنرمند سعی می‌کند بهترین باشد تا مورد علاقه قرار بگیرد. شما بیشتر به بیان تنهایی انسان و انزوای انسان در دنیای معاصر علاقه دارید، چرا؟ این اتفاق دست من نیست. نقاشی برای زیبایی صرف نیست و می‌خواهی با جامعه حرفی بزنی. برای من بیان ذهنم نسبت به جامعه مهم است. برای همین آدم‌ها مهم هستند. گاه نیز بیان درونی‌اتم مهم است و برای همین سراغ فیگور انسان می‌روم.

شما سراغ سه فرم بیشتر رفته‌اید، انسان، کلاغ و صندلی. انسان را توضیح دادید اما چرا کلاغ یا صندلی؟ این‌ها بهانه‌های است برای گفتن حرف‌هایمان. انسان برای من محور است و حضور او برایم مهم است. برای تنوع سراغ دیگر فرم‌ها می‌روم اما بیان زندگی و زیبایی‌شناسی و طراحی در آن‌ها هم هست. آن‌ها هم همان بیان مفهومی را دارند. صندلی‌ها از ابتدا در آثارم بوده‌اند. در این بین سوژه اهمیت ندارد و صندلی بهانه است، موضوع مهم حرفی است که قرار است به این واسطه گفته شود و هر هنرمند به دنبال قالب مورد نظرش می‌گردد و دنبال بهانه‌ای است که به وسیله آن حرف‌هایش را بزند صندلی یک نشانه است.

یعنی برای شما صندلی و کلاغ و انسان فرقی ندارد؟ نه. به نظر من در تک‌تک این‌ها چیزی که عیان است تنهایی انسان

دهه‌های مختلف کارهای منوچهر معتبر را که این روزها روی دیوارهای گالری آریانا با حتی در کاتالوگ نقیسی که از این آثار چاپ شده، نگاه می‌کنیم دغدغه انسان‌مدارانه این هنرمند و استاد را می‌توانیم در آن‌ها در باقیم. هنرمندی که می‌گوید پیش از هر جایی در آرتی‌اش راحت است راجعی که هر وقت بخواهد کار می‌کند و هر وقت بخواهد کتاب می‌خواند. می‌تواند غمگین شود یا در تنهایی‌اش به فکر فرو رود، اولین کسی بوده که چهار پایه و بومش را پر داشته و کنار خیابان آورده تا از رهگذران طراحی کند. او به انسان‌های جامعه‌اش

بیش از از نقاشان دیگر نزدیک است در حالی که مانند هر نقاشی و شاید پیش از افراد دیگر، به تنهایی‌اش نیاز دارد. برگزیده‌ای از چهار دهه آثار منوچهر معتبر، نقاش و طراح پیشکسوت، از ششم تیر ماه در گالری آریانا به نمایش در آمده است. این نمایشگاه که در برگیرنده ۹۴ نقاشی و طراحی است، آثار معتبر را از سال ۱۳۵۵ تاکنون رصد می‌کند؛ استاد هنرمند در این باره اذعان می‌دارد: «با آن که آثارم در طول این سال‌ها به لحاظ ساختاری تغییرات زیادی نکرده اما در زمانه در آن‌ها پیداست و روشن است تحت تأثیر شرایط جامعه در زمان خاص و قابل‌ارجاعی پدید آمده‌اند.» با او به بهانه نمایش آثارش به گفتگو نشستیم.



می‌خواهم اول از همه بپرسم چرا نقاشی می‌کشید؟ هر کسی برای بیان خود و دغدغه‌هایش از ابزاری استفاده می‌کند. بیان من تصویر است. دوست دارم به آن داستان و حدیث زندگی‌ام با تصویر نزدیک شوم و بیانم کنم. فضای ذهنی من به صورت نقاشی خودش را نشان می‌دهد. به نظر من کار هنری یک نیاز است. یک شیوه از زندگی کردن است. شیوه‌ای که همراه با آکنش به جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنی. نوعی زندگی است که گویا نمی‌تواند بی‌طرف باشد. این را هم می‌توانم اضافه کنم که هنرمند‌ها در کل، آدم‌های صدمه‌خورده‌ای هستند و این صدمه‌ها آن‌ها را متفکر کرده و باعث شده بخواهند به جز زبان گفتاری، حرف و حدیث خود را با بیانی دیگر بزنند، بیانی که دارای زیبایی‌شناسی هم باشد. هر چند زیبایی به تنهایی ارزشی ندارد. حالا هر هنرمندی زیبایی‌شناسی و ابزار بیانی

با ورق زدن کاتالوگ نفیس ۱۲۰ صفحه‌ای که گالری آریانا برای این نمایشگاه تدارک دیده، نکته‌های استاد نقاش از آثارش هویدا می‌شود؛ از دهه ۵۰ زاویه نگاه معتبر به میلان خاص شهری آن روزگاران، دیوارهای سیمانی بلند و تیرهای چراغ برق در دل آسمان جاگرفته معطوف بود و البته طبیعت بی‌جان نقش مهمی در آثارش داشت. ۹ اثر از این دهه در آریانا به نمایش در آمده است؛ از دهه ۶۰ که زنان چادری شاخص‌ترین دوره نقاشی‌های او هستند، پنج اثر روی دیوار رفته است. از دهه ۷۰ که تم‌ها با انتزاعی پررنگ‌تر از همیشه در آثارش امتداد دارند، ۱۹ اثر در معرض نمایش است و دهه ۸۰ پر شمارترین آثار یعنی ۴۹ نقاشی و طراحی را در خود دارد که در آن از کلاغ‌های معروفش گرفته تا انسان‌هایی خط‌خطی که رو به مخاطب نشستند و صد البته صندلی‌ها که همه چشم و ذهن مخاطب را به معنای بینامتنی‌اش جلب می‌کنند و همه دل‌گرفته‌های استاد نقاش را مرور می‌کنند؛ اما از دهه ۹۰ خورشیدی نیز ۱۲ اثر رونمایی شده که در کنار استمرار دل‌مشغولی‌های هنری و موضوعی معتبر، متن‌نوشته‌ای نیز در آثارش دویده است. «منوچهر معتبر» در دوران دبستان و متوسطه به وسیله ناصر نمازی که از شاگردان کمال‌الملک و معلم هنر او بوده است، با نقاشی آشنا می‌شود و در رشته نقاشی دانشکده هنرهای زیبا ادامه تحصیل دهد. این مسئله او را آرا نمی‌کند و برای افزایش اطلاعات آکادمیک خود برای تحصیل به آمریکا می‌رود و در نیویورک در کلاس‌های نقاشی انجمن هنری دانشجویان ثبت نام می‌کند. او اولین نمایشگاه خود را بعد از بازگشت به ایران در گالری سیحون برپا کرد. سال ۱۳۵۶ دوباره به آمریکا رفت و در دوره‌ای دیگر از کلاس‌های همان انجمن ثبت نام کرد. در سومین سفر خود به آمریکا در سال ۱۳۵۷ در رشته آموزش هنر دانشگاه ایندیانا مشغول به تحصیل شد اما این رشته را تمام نکرد، به ایران بازگشت. جنگ و اثرات آن ذهن و ضمیر معتبر را اشغال کرد و آثاری را به وجود آورد که نمایانگر نگاه او به دوران دفاع مقدس و عواقب جنگ است. معتبر بعد از بازگشت به ایران، «تدریس» را تبدیل به مهم‌ترین دغدغه خود کرد. شاید برای همین است که هم‌اکنون از وضعیت نابسامانی که در هنر به خصوص از لحاظ آکادمیک وجود دارد، ناراضی و بیش از آنچه باید نگران است.

